**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۷/۱۲/۹۱ تزاحم - مرجحات باب تزاحم (ترجیح غیر مشروط به قدرت شرعیه بر مشروط به قدرت شرعیه)

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح غیر مشروط به قدرت شرعیه بر مشروط به قدرت شرعیه)**

بحث در مورد مرجح اول از مرجحات باب تزاحم بود که ترجیح غیر مقید به قدرت شرعیه بر مقید به قدرت شرعیه است بحث این بود که ما اثباتاً چه جوری می‌توانیم قدرت شرعیه را از قدرت غیر شرعیه تشخیص بدهیم یعنی چه جوری می‌توانیم بفهمیم که قدرت در ملاک دخیل هست تا بشود قدرت شرعیه یا در ملاک دخیل نیست تا بشود قدرت عقلیه عمده به این وجه استدلال می‌شد اگر اثباتاً در لسان دلیل قدرت اخذ شده باشد قدرت شرعیه است اگر در لسان دلیل اخذ نشده باشد قدرت عقلیه است این قسمت دومش را بررسی کردیم گفتیم وجهی ندارد که مجرد عدم اخذ قدرت در لسان دلیل، دلیل بر این نیست که ملاک در صورت عدم قدرت وجود دارد بله آن بحث تناسب حکم و موضوع و آن چیزهای دیگر در جای خودش هست ولی آن بحثها نمی‌دانم دلالت التزامی و اطلاق ماده و اینها و آن بحثها ناتمام است اما قسمت اول این بحث اینکه آن چیزی که قدرت در لسانش اخذ شده است قدرت شرعیه است و در ملاک دخالت دارد خب شهید صدر سه‌تا بیان اینجا ذکر می‌کنند بیان اول را ذکر می‌کنند و ردّ می‌کنند بیان دومشان این هست که اگر قدرت دخالت داشته باشد در ملاک امر «إذا قدرت فصلّ» می‌شود امر مولوی و یعنی امر به این معنا اصل این هست که قیدی که مولا می‌زند ناشی از جنبه مولویت مولا باشد اگر قدرت فقط در خطاب دخالت داشته باشد این تقیید خطاب اثباتاً به قدرت ارشاد به حکم عقل خواهد بود اگر نه قدرت دخالت در ملاک هم داشته باشد این ارشاد به حکم عقل نیست و یک مولویتی را می‌رساند بحث این هست که تقیید مولا مولوی باشد نه ارشادی آقای صدر حالا یک پاسخهایی داده اصل پاسخ این هست که کی گفته که ظهور دلیل در مولویت به این معناست؟ ارشاد به حکم عقل شؤون مولاست نفس این بیان هیچ بیان ؟؟؟ و لو اشتهار پیدا کرده که در جایی که دوران امر بین این باشد که امر، امر ارشادی باشد و یا امر، امر مولوی باشد ما می‌گوییم امر مولوی است یک چنین ظهوری ندارد

بستگی به ویژگیهای مورد دارد یک موقع ممکن است ظهور داشته باشد در ارشاد یک موقع ممکن است ظهور داشته باشد در مولویت یک موقع هم ممکن است اجمال داشته باشد این بیان اصل کبرای اینکه ظاهر تقیید خصوصاً حالا آن چیزی که اصلش مولوی است تقییدش را شما می‌خواهید مولوی هم بگویید، بگویید تمام ؟؟؟ یک موقع این امر، امری که می‌گوید صلّ مولوی است می‌خواهید بگویید قیدش هم مولوی است تمام ریزه‌کارهایش هم مولوی است این دیگر که خیلی عرض ناتمامی است این یک مطلب. بله یک تقریب دیگری هست اگر این تقریب برگشت بکند به تقریب سوم آن را می‌شود مستقلاً در موردش مطرح کرد آن این است که می‌گویند اگر تقیید اینکه قید زده خطاب را به قدرت به اعتبار دخالت قدرت در ملاک باشد تأسیس خواهد بود به خاطر دخالت در خطاب باشد نه در ملاک تأکید حکم عقل است و اصل این هست که خطابات شارع تأسیسی باشد نه تأکیدی این، این مطلب یا به تعبیر دیگر با توجه به اینکه حالا من اصطلاح چیز را با یک مقدار متفاوت از بیان آقای صدر بیان را عرض می‌کنم که روی همه مبانی بحث روشن باشد اینکه در صورت قدرت نداشتن حکم شارع فعلی نیست این حکم بدیهی عقلی است و دخالت قدرت در فعلیت حکم به بداهت عقل روشن است بنابراین اینکه شارع آمده این مطلب بدیهی عقلی را در خطاب هم اخذ کرده است ظاهر این هست که می‌خواهد یک چیزی بیشتر از آن مطلب بدیهی عقلی بیان کند و آن مطلب که بیشتر می‌خواهد بیان کند این است که قدرت در ملاک حکم هم دخیل است آقای صدر این تقریب را می‌پذیرد ولی می‌گوید شرطش این است که نکته دیگری برای حسن تقیید نباشد والا اگر نکته دیگری برای حسن تقیید باشد چنین چیزی دیگر مطلب درست نیست ولی به نظر می‌رسد که اصل اینکه اصل تأسیسی بودن هست نه تأکیدی بودن مطلب نادرستی است تأکید یکی از ؟؟؟ کلام است این جور نیست که همه سخنهای عرفی مثل تهذیب المنطق تفتازانی و کتابهایی که بر مبنای اختصار تدوین شده باشد نه خیلی وقتها مطلبی که وجود دارد تأکید می‌کنند همین روزها ما بحث فقه‌مان مثلاً روایت می‌خواند سؤ‌ال می‌کند که «الرجل یرید أن یتزوّج بإمرأة، هل یجوز أن ینظر إلی شعرها و وجهها و محاسنها؟»‌حضرت می‌فرمایند «نعم یجوز أن ینظر إلی شعرها و محاسنها» خب نعم

می‌گفت کافی بود ولی خب تکرار کرده این خیلی تأکید می‌خواهد بکند که دقیقاً همان موضوعی که شما گفتید بله همین جور هم هست که شما گفته می‌شود این جور نیست که حتماً تأکید یک چیزی باشد خلاف رسم عقلایی یا امثال اینها و این یک نکته، نکته دوم اینکه، اینکه آقای صدر می‌فرمایند نکتةً أخری غالباً نکتةً أخری هست یعنی غالباً ما نمی‌توانیم بگوییم حتماً نکته دیگر ندارد عرض کردم یکی از نکاتی که در آن مورد وجود دارد نکته‌عامی هست که معمولاً وجود دارد جایی که قید قدرت در تکلیف اخذ می‌شود اشاره به این می‌تواند باشد که می‌خواهد بگوید اجبار نمی‌خواهیم به شما بکنیم زور نمی‌خواهیم به شما بکنیم امثال اینها یک نوع دلیل پرسش:... پاسخ: حالا آن یک نکته دیگر است عرض می‌کنم.

عرض کنم عدم تحکم مولا و عدم دستور فرمان بودن را با این بیان می‌خواهد برساند یک نوع تلطیف کردن حکم با نفس تقیید این یک نکته دیگری که هست پرسش:... مولای عرفی ... پاسخ: مولای حقیقی هم همین است اگر قادری بودی این کار را بکن یعنی می‌خواهد بگوید که نحوه بیان مولای حقیقی با همان السنه‌ای هست که در چیزهای عرفی به کار می‌رود یعنی همان تلطیفات یعنی همان تحکیمات یک جایی می‌خواهد شدت عمل به خرج بدهد می‌گوید قضیه دیگر تمام شده است «کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَ یَهْدیهِ إِلی عَذابِ السَّعیرِ»‌روز قیامت چه می‌کنیم چه می‌کنیم این قدر سخت، آن یک بیان است یک بیان دیگر می‌گوید قضیه دیگر تمام شده است یک موقع هست نه می‌خواهد از باب لطف و محبت و اینها دیگر نحوه‌های بیانی هست. نکته دیگری که هست آن این است که نوعاً وقتی قدرت در لسان دلیل اخذ می‌شود مراد صرفاً آن قدرت عقلیه نیست بحث حرج و امثال اینها هم هست و یک نکته زایدی را می‌خواهد برساند و این نکته اینکه فقط قدرت تکوینی را بخواهد بیان کند این اصلاً نادر است. این خودش یک نکته‌ای هست که هم آن تقریب سابق هم تقریب لاحق هر دو را به اصطلاح پرسش:... یک نوع قدرت شرعی است ... پاسخ: بحث لفظ نیست که یک نوع قدرت شرعی است. بحث این هست که اگر قدرت در لسان دلیل اخذ شد معنایش این هست که در جایی که حرجی هست این تکلیف ثابت نیست شارع چرا این قید را گفته برای نفی

وجوبی که در صورت حرج هست پرسش:... می‌شد ... پاسخ: می‌شد تکلیف را هم باشد پس بنابراین مولویت، این اولاً مولویت دارد ارشاد به حکم عقل به آن معنا نیست بیش از حکم عقل را می‌خواهد بیان کند ثانیاً تأسیس است تأکید نیست می‌خواهم بگویم آن صغرای قضیه‌ای که شما می‌گویید که اگر تقیید به اعتبار دخل قدرت در خطاب باشد این تأکید است و دخل در ملاک داشته باشد تأسیس است نه آن قدرتی در لسان دلیل اخذ می‌شود ظاهرش قدرت عرفیه است و قدرت عرفیه اخص از قدرت عقلیه است علی أی تقدیر تأسیس است علی أی تقدیر مولوی هست و ارشادی نیست و امثال این بیان پرسش:... این را به عنوان اشکال مطرح کرد به مرحوم شهید صدر ... شهید صدر می‌فرمایند آن را که ما باید بگوییم اصل این است که آن را که نمی‌شود حمل کرد بر آن قدرت را قدرت عقلی است در حالی که این قدرت عقلی نبود ... در حالی که این قدرت عقلی نشد که فلذا مرحوم شهید هم این را می‌پذیرد ... پاسخ: بحث من این هست که اثباتاً این مطلب فرع این هست که اخذ قدرت در، یعنی در واقع این اشکالی هست به اصل کلام که شما می‌گویید جایی که قدرت، یعنی ایشان می‌گوید جایی که قدرت در لسان دلیل اخذ بشود کاشف از این است که در ملاک دخیل هست ما می‌خواهیم بگوییم نه قدرت اگر در لسان دلیل اخذ شده باشد کاشف از آن نیست. این می‌تواند به این جهت باشد که قدرتی که در خطاب دخالت دارد بیشتر از آن قدرت عقلی است بنابراین اصل بحث را اشکال به آن می‌شود دیگر پرسش: یعنی اختصاص به آن چیز ندارد؟ پاسخ: یعنی در واقع اصل کلام اشکال به خود اصل مطلب است دیگر شهید صدر تمام تقریباتش برای اثبات این هست که اگر قدرت در لسان دلیل باشد در خود ملاک دخالت دارد ما می‌گوییم تمام این اشکالات این چیز را دارد حالا اولیش را نمی‌دانم، اولی نه آن اشکال دوم و سوم اشکالش این هست که نه قدرت در لسان دلیل هم اخذ شود با مولویت تقیید منافات ندارد با تأسیسی بودن شیء هم منافات ندارد پرسش: در حین حال در ملاک دخیل نباشد ... پاسخ: در حین حال در ملاک دخیل نباشد ممکن در خطاب دخیل باشد در ملاک نه شخصی که عاجز به اصطلاح حرجی باشد ممکن است ملاک داشته باشد ولی خب چرا اخذ کردید؟ به خاطر اینکه می‌خواستم بگویم در صورت حرج حکم ثابت نیست چیزی را

اینجا نمی‌شود اثبات کرد بحث من این هست که اینها همه با واقعیتهای خارجی منافات دارد بله اگر یک جایی تصریح کرد که «إذا قدرت و لو حرجاً» این حکم را باید بکنید آنجا حالا این ممکن است این بحث تأسیس و تأکید و آن دیگر «و لو حرجاً» اگر هم گفتیم آن بحث بحث تحکم و ... آنها نمی‌آید دیگر ولی خارجاً یک چنین چیزی نیست بگوید «إذا قدرت و لو بالقدرة الحرجیة» این هیچ وقت در لسان دلیل یک چنین چیزی اخذ نمی‌شود. یک نکته‌دیگری که اینجا عرض کنم ببینید فرض شهید صدر این است یک موقعی هست ما به اطلاق ماده قائل هستیم معنای اطلاق ماده این هست که می‌گوییم هر خطاب در مقام بیان دو مطلب است یکی در مقام بیان اصل حکم یکی در مقام بیان ملاک حکم می‌گوییم اطلاق ماده اقتضاء می‌کند که اگر اصل حکم هم مقید به چیزی هست ملاکش مقید به او نباشد که این تقریب اطلاق ماده ما فرض این است که قبول نداریم می‌گوییم نه هر خطابی فقط یک مطلب را می‌رساند آن اصل حکم است آیا حالا که یک قید زد یک مفاد جدید اضافه می‌شود؟ دلیل ظهور دارد که نکته‌جدید ذاتاً فقط در مقام بیان اصل خطاب است حالا که قید قدرت زد معنایش این است که به آن ملاک دلیل هم ناظر است؟ آیا این چنین ظهوری دارد؟ به نظر نمی‌رسد که با مجرد قید زدن یک چنین ظهور را بدهد بنابراین و لو اصل تأسیسی و تأکیدی بودن باشد آن را قبول هم بکنیم این در جایی هست که در آن مفادی که آن دلیل ما باشد هر دو جورش تصویر باشد هم بشود یک جور معنا کرد که تأسیسی باشد یک جور معنا کرد تأکیدی باشد نه اینکه یک مفاد جدید به دلیل اضافه کنند ببینید فرض کنید که شما گاهی اوقات یک حکمی دارید دو جور می‌شود این حکم را معنا کرد مجمل است اشتراک لفظی دارد یک جورش ارشاد به حکم عقل می‌شود یک جورش ارشاد به حکم عقل نیست تأسیسی هست خب ما می‌گوییم اصل این است که تأسیسی است تأسیسیت تعیّن پیدا کند یک معنایی از اینها را ایجاد کند ولی نه معنایی که هست آن معنای ظاهر فقط با تأکید می‌سازد این قرینه بگیریم بر اینکه خلاف ظاهر اراده شده تا تأسیست حفظ بشود اینکه چنین چیزی نیست آنکه هست جایی که دوتا معنا هست تأسیسی بودن یک معنایش را متعین کند نه اینکه ظهور را منقلب کند یک ظهور جدید به مطلب بیاورد یا یک مفاد جدید به عبارت اضافه کند بنابراین اصل

تأسیسی بودن و تأکیدی بودن هم باشد اینجا جایش نیست حالا اشکالات عدیده‌ای که به این تقریب وجود دارد به نظر می‌رسد نه هیچ مجرد اخذ قدرت در لسان دلیل، دلیل بر اینکه قدرت شرعیه باشد نیست شهید صدر در ادامه این مطلب را متذکر می‌شوند می‌گویند این تقریباتی که اینجا ذکر کردیم حداکثر قدرت به معنای اول را قدرت شرعی به معنای اول را اثبات می‌کند می‌گوید قدرت تکوینه، یعنی اگر در خطاب را قدرت اخذ کنیم معنایش این است قدرت تکوینه در ملاک دخالت دارد و این را قبلاً گفتیم که این اثبات مقدمیت نمی‌کند آن چیزی که اثبات مقدمیت می‌کند قدرت شرعیه به معنای عدم اشتغال به ضد واجب یا عدم وجوب شیء آخر وجوب ضد واجب، عدم وجوب ضد یا عدم اشتغال به ضد واجب یکی از آن دوتا معنا هست و اینها ربطی به مجرد اینکه قدرت در لسان دلیل اخذ بشود اینها را اثبات نمی‌کند پس بنابراین همه این بیانات هم تمام بشود آن چیزی که ما می‌خواهیم هم اینها را اثبات نمی‌شود که مطلب درست است. بعد شهید صدر این مطلب را متذکر می‌شوند که خب حالا اگر اساساً قدرت در لسان دلیل اخذ نشد آن قدرت شرعیه به همان معنای دوم و سوم در لسان دلیل اخذ شد کما اینکه در مسئله مثلاً ادله لزوم شرط یا ادله لزوم اطاعات پدر اطاعت شوهر این مسائل «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» «شرط الله قبل شرطکم» اینها اقتضاء می‌کند که قدرت به معنای دوم یا سوم در موضوع اینها اخذ شده باشد خب بحث سر این هست ایشان یک بحثی را مطرح می‌کنند که آیا اثباتاً اگر یک دلیل، یک مثلاً حکم گفته باشد «صلّ» یکی دیگر گفته باشد «إذا لم یکن شغلک شغل واجب وجب علیک الازالة» آیا اینجا دلیل اول بر دلیل دوم مقدم هست یا مقدم نیست جایی که قدرت را در لسان دلیل اخذ نکند قدرت «إذا قدرت» نگوید دقیقاً همان تعبیر «إذا لم یکن لک شغل واجب» یا «إذا لم تتشتغل بالواجب» یا «إذا لم یجب علیک شیء آخر» حالا به هر یک از این دوتا تعبیر اگر بیان کردند آیا غیر مأخوذ غیر مقید به قدرت شرعیه بر مقید به قدرت شرعیه مقدم هست یا مقدم نیست در واقع اثباتاً مجرد اخذ یک چنین عبارتی در لسان کاشف از اینکه ثبوتاً مثلاً حکم چنین هست، هست. بحث اثباتی است اینجا بحث ثبوتی‌اش قبلاً گذشت بعد ایشان وارد یک بحثهایی می‌شوند و مفصل چندین تقریب ذکر می‌کنند من تصور می‌کنم که بحث خیلی راحت‌تر از این

بحثهایی هست که شهید صدر دنبال کرده‌اند و نکته‌ای دارد شهید صدر، شهید صدر علتی که وارد آن به اصطلاح مشکلات شدند و اینها به خاطر مبنای خاصی که خودشان در تزاحم دارند چون مقید لبّی را وارد می‌کنند آن مقید لبّی یک مشکلاتی ایجاد می‌کند اینجا نیاز به یک سری تقریبات خاص دارد حالا من وارد آن تقریبات نمی‌شوم و لو اگر آن بحثها را ورای آن بحث مقید لبّی که شهید صدر مطرح کرده یک خطاب «صلّ» است مطلق است یک خطاب می‌گوید «إذا لم تشتغل بالواجب وجب علیک الصلاة» اطلاق امر صلاة اقتضاء می‌کند که اشتغال به صلاة اشتغال به واجب باشد اما اینکه این موضوعش فعلی هست اما و این مانع فعلیت موضوع دیگری می‌شود «لا یقال» که چرا شما ازاله را فعلی نمی‌گیرید و با فعلیت ازاله صلاة فعلی نمی‌شود چون به هر حال به هر معنایی ما تزاحم را معنا کنیم اگر به یک شیء دیگر فعلی بشود امر این فعلی نمی‌شود هر تفسیری از تفاسیر انجام بشود فرض کنید صلاة و ازاله اگر هر دو امرشان فعلی باشد با فعلیت یکی دیگر معنا ندارد به این امر بشود خب چرا شما ازاله نمی‌گویید فعلی نیست و او را مانع از فعلیت نماز نمی‌گیرید پاسخ مطلب این هست که فعلیت این همان بیانی هست که مرحوم آخوند مکرر در این جور جاها دارند که اگر دوتا واجب داشته باشید یکی‌شان مطلق باشد یکی‌شان مقید به عدم واجب اول باشد آن مطلق بر آن مقید مقدم است چون آن مقید اگر بخواهد مانعیت از اولی پیدا کند یا بلا وجه خواهد بود یا علی وجهٍ دائر این بیانی هست که همیشه، شما یک موقعی می‌گویید واجب اول فعلی نیست مثلاً صلاة واجب مطلق است صلاة فعلی نیست یک موقع همین جوری می‌گویید فعلی نیست خب عیب ندارد این یعنی بلا وجه یک موقعی نه می‌گویید به دلیل فعلیت واجب دیگر آن مانع فعلیت این می‌شود بحث این است که فعلیت واجب دوم مقید است به تحقق موضوعش تحقق موضوعش این هست که واجب فعلی نباشد و فعلیت این مقید بر اینکه پرسش:... پاسخ: حالا این جوری تعبیر بکینم واجب مقید فعلیتش مقید است بر تحقق موضوع، موضوعش چی هست؟ عدم فعلیت واجب مطلق و فرض هم این است که عدم فعلیت واجب مطلق به خاطر فعلیت واجب مقید است این دور صریح هست دیگر دور صریح هست و بنابراین آن مقدم بر این است که خیلی نیاز به بحثهای دیگر ندارد شهید صدر

چون در آن واجب مطلق هم یک مقید لبّی درست می‌کند مشکلاتی برایش ایجاد می‌شود چون هر کدام شد به یک نحو مقید می‌شود خطاباً از جهت خطاب مقید می‌شود وقتی خطاب مقید شد دیگر آن مشکلات ایجاد می‌شود و به تعبیرٍ آخر ما آن واجب اولی که مطلق هست و قیدی ندارد این واجب در صورتی ما می‌توانیم بگوییم فعلی نیست که مزاحمش ثابت شده باشد احتمال المزاحم کافی نیست برای اینکه یک واجب را از فعلیت بیاندازد احراز المزاحمة باید باشد و چون احتمال مزاحمت کافی نیست احراز مزاحمت دیگری دروی است این همان بحث دوری که اینجا وجود دارد و آن باعث می‌شود که احراز مزاحمت نشود واجبی که مقید به قدرت نیست به قدرت شرعی به این معنا نیست او فعلی می‌شود آن یکی هم که نمی‌تواند فعلی بشود پس بنابراین هیچ مشکلی ندارد شهید صدر بحثهای مفصلی دارد که من وارد بحثها اصلاً نمی‌شوم. اینها همه در بحث اثباتی مطلب بود از باب اصل لفظی از باب اینکه آیا اصالة الاطلاق ما باب اینکه ما با اصالة الاطلاق می‌توانیم قدرت شرعیه یا قدرت اخذ و اینها را حکمش را روشن کنیم یا نمی‌توانیم بحث بعدی این هست که حالا اگر از جهت لفظی ما نتوانستیم نوبت به اصل عملی رسید در موارد شک اصل عملی چی اقتضاء می‌کند. قبل از اینکه من بحث عملی را بگویم یک بحثی را سابقاً مطرح کرده بودم آن بحث ناقص ماند آن را یک مقداری تکمیلش کنم آن بحث این است که جایی که دوتا دلیل هر دو مقید به قدرت شرعی، ما قبلاً گفتیم اگر ثبوتاً یک دلیل مقید به قدرت شرعیه باشد یک دلیل مقید به قدرت عقلیه باشد به معنای دوم و سوم دلیل مقید به قدرت شرعیه مرجح هست دلیل غیر مقید بر او مقدم است حالا بحث این هست که اگر هر دو مقید به قدرت شرعیه بودند فرض کنید به معنای دوم و سوم دلیل اول می‌گوید که اگر واجبی نبود نماز بخوان دلیل دوم می‌گوید اگر واجبی نبود ازاله را انجام بده بحث این هست که کدام یک از اینها فعلی می‌شود خب قبلاً اشاره کردیم که یک مبنایی مرحوم آقای حکیم دارد بعید هم نیست مطلب چیز باشد ایشان می‌گوید عرفاً هر یک از این دوتا دلیل که موضوعش زودتر تحقق پیدا کرد آن فعلی می‌شود مانع دیگری هست فرض کنید اگر یک موقعی اول وقت نماز اول مسجد نجس شده باشد بعد نماز وقت نماز رسیده باشد فعلیت مسجد هست ولی اول، فرض کنید حالا نماز کسوف را

در نظر بگیرید که هر دو مضیق هستند در نظر بگیرد که از یک طرف خورشید گرفته از یک طرف مسجد نجس شده بحث این است که هر کدام موضوع زودتر موضوعش تحقق پیدا کرد او فعلی می‌شود مانع فعلیت واجب دیگر می‌شود حالا بحث این هست اگر این جوری نبود هر دو با هم تحقق پیدا کردند موضوعاتشان اینجا حکم چی هست؟ آیا اینجا تخییر باید قائل بشویم یا ...، به نظر می‌رسد که اینجا به یک بیان عرض کنیم تخییر شخص می‌تواند هر کدام را انجام بدهد ولی شاید بیان درست‌تر این باشد که اینجا ما علم اجمالی داریم به تحقق یک تکلیفی در بین چون فرض این است که هر دو که نمی‌توانند هر دو واجب فعلی بشوند اینکه واضح است چون ضدین هستند یکی از اینها فعلی نیست ما علم اجمالی داریم که قطعاً یکی از اینها فعلی نیست یکی که فعلی نبود موضوع دیگری چیز می‌شود آنکه در متن واقع فعلی نبود آن یکی موضوعش فعلی می‌شود دیگر چون فرض این است که وقتی آن فعلی نبود اشتغال به واجب نداریم حالا به معنای دوم باشد سوم باشد آن خیلی فرق نمی‌کند در این جهت ما علم اجمالی داریم که یکی از این دو تکلیف شرطش فعلی است وقتی علم اجمالی داشتیم یک علم اجمالیی داریم که نمی‌توانیم آن را امتثال کنیم به نظر می‌رسد در اینجا روی مبنای معروف که علم اجمالی را قائل به منجزیتش هستند خب انسان نمی‌تواند این هر دو تکلیف را انجام بدهد این شبیه دوران بین محذورین است در بحث دوران بین محذورین گفته شد که ترجیح احتمال و محتمل مجموع هم احتمال مرجح است هم محتمل اهمیت محتمل مرجح است فرض کنید من نمی‌دانم نماز جمعه واجب است یا نماز جمعه حرام است اگر نماز جمعه واجب باشد پنجاه درجه مصلحت دارد اگر نماز جمعه حرام باشد صد درجه مثلاً مفسده دارد احتمال وجوب نماز جمعه هم مثلاً بیست درصد است یا هشتاد درصد است احتمال حرمت نماز جمعه بیست درصد است این بیست درصد را باید در آن پنجاه ضرب کنیم آن هشتاد درصد هم در آن صد ضرب کنیم حاصلش باید پرسش:... پاسخ: نه بیست را در پنجاه پرسش:... صدتا مفسده داشت... پاسخ: نه وجوب فرض این بود که پنجاه درجه پرسش:... پاسخ: بیست درصد احتمال پنجاه درجه مصلحت است پرسش: نه حاج آقا فرمودید بیست درجه احتمال صدر ... پاسخ: بله درست است هشتاد در پنجاه باید

ضرب بشود که، بیست درصد می‌شود مثلاً دو هزار، بیست درصد از صدتا می‌شود بیست‌تا،‌هشتاد درصد از پنجاه‌تا می‌شود چهل‌تا آن مقدم است یعنی قانونش این هست که مجموع احتمال و محتمل باهم سنجیده بشود و به نظر می‌شود اینجا هم همین جور باید مشی بشود بنابراین احتمال اینجا پایش می‌آید وسط چون یقین داریم که یکی از اینها درست است این را توجه بفرمایید جایی که هر دو یکی‌شان مشروط به قدرت عقلیه باشد یکی‌شان مشروط به قدرت شرعیه باشد مشروط به قدرت عقلیه مقدم است و لو اضعف واجبات باشد از جهت ملاک بر مشروط به قدرت شرعیه چون مانع اصلاً تحقق ملاکش می‌شود مشروط به قدرت شرعیه اگر ملاک داشته باشد ملاکش خیلی مهم است و خب آن باعث می‌شود ملاک نداشته باشد مانع اصل تحقق ولی در ما نحن فیه این جور نیست در ما نحن فیه ما علم اجمالی داریم که یکی از این دوتا واجبها ملاکش فعلی است و آنکه ملاکش فعلی هست را داریم چیز، ولی نمی‌دانیم تشخیص بدهیم بحث این است که هر کدامش را اینجا باید درصد احتمال ضربدر درصد محتمل هر کدام بیشتر شد آن مقدم هست این است که این یک مطلب، مطلب دیگری که اینجا هست این است که واقعش تشخیص یا توجه به این بیاناتی که شهید صدر ارائه دادند اینکه قدرت دخیل در ملاک نباشد خیلی راحت نیست یعنی مرحوم شهید صدر در واقع این مطلب را نپذیرفتند که اگر قید قدرت در لسان دلیل اخذ نشده باشد قدرت عقلی هست و امثال اینها اینکه در فرض عجز هم قدرت موجود است این را در واقع یک دلیل خاصی ایشان نپذیرفتند دیگر ایشان این مطلب را که اگر لسان دلیل هم مطلق باشد آن بیاناتی که بود این را کاملاً نفی کردند تماماً بیانات را برای این مطلب یک بحث دیگر هست جزء تقریباً مسلمات هست در فرمایشات آقایان آن این است که جایی که شما شک در قدرت بر امتثال داشته باشید اصل احتیاط است برائت در شک در اصل تکلیف است نه در شک در امتثال به نظر می‌رسد که علتی که در شک در امتثال مجرا مجرای برائت نیست علتش این است که در مواردی که انسان شک در امتثال دارد اصل ملاک مسلم است اصل ملاک‌دار بودن مسلم هست ما نمی‌دانیم این ملاک مسلم را می‌شود احراز کرد این را شهید صدر هم در یک کلامی که بعد نقل می‌کنم تصریح به این معنا هم می‌گوید در موارد شک در قدرت، قدرت

برای امتثال چون علم داریم که ملاک موجود است شک داریم که این ملاک موجود را می‌شود اتیان کرد استیفاء کرد یا نمی‌شود استیفاء کرد این باید، بحث این است که آیا مصداق دارد؟ این جور که شما تحلیل می‌کنید با تحلیلهایی که شما دارید که این اصلاً اولاً از یک طرف می‌گویید که ملاک‌داری باید از امر احراز بشود امر هم که عقلاً مقید هست به صورت قدرت اینکه شخصی که عاجز هست و قدرت بر امتثال ندارد امر ندارد ملاک دارد شخص عاجز ملاک دارد این را از کجا احراز می‌کنید کجا، این باعث می‌شود که اصلاً آن موضوع شک در قدرت که جزء چیزهای مسلمی هست که خود آقای صدر هم مکرر تعبیر می‌کند جزء ارتکازیات است خود همین کاشف از این هست که کشف ملاک به آن معنا وابسته به امر نیست یا امر به گونه‌ای نیست که آن جوری که ما تفسیر می‌کنیم که امر به گونه‌ای هست که می‌تواند کشف ملاک در صورت عجز را هم برساند حالا یا با اطلاق ماده بفرمایید یا آن جوری که، بالأخره یکی از اینها یعنی این نکته ارتکازی که انسان در شک در امتثال می‌بیند که باید احتیاط لازم نیست که باید موضوع داشته باشد این باعث می‌شود که این خودش یک منبه وجدانی هست بر اینکه عرض کنم خدمت شما این بیاناتی که شهید صدر دارد یکجایش گیر دارد و من تصور می‌کنم گیرش عمدتاً در این هست که اینها ملاک را فقط به طور متعارف وابسته به امر کردند و گفتند امر هم این دوتا، وابسته به امر کردند و گفتند امر هم کاشف ملاک نیست در صورت عکس یا صغرای این باید گیر داشته باشد ملاک به متعارف به امر وابسته نباشد که همان طوری که حاج آقا می‌گویند یا آن کبرایش که امر کاشف ملاک نیست یا به اطلاق ماده قائل بشوید یا آن جوری که ما می‌گوییم بالأخره یکی از این دو مقدمه را باید بالوجدان آدم احساس می‌کند که اشکال دارد این است که دیدم من بحث شک در قدرت بر امتثال را عجالةً پیدا نکردم که آقای صدر خودش یک جایی بحث کرده باشد یا نه ظاهراً هم بحث نکرده به صورت مستقل در حاشیه آقای هاشمی یک جایی این بحث را دیدم که می‌گوید که اینجا مناسب است که قدرت در امتثال را بحث کنیم بیاناتی که دارد بعضی بیاناتش به آن اطلاق ماده بر می‌گردد بعضی، ببینید آن بحثشان را بحوث فی علم الاصول جلد پنج حاشیه صفحه 145 وسطهای حاشیه، حاشیه یک مطلب دیگر ابتداءً مطرح می‌کند وسطهای حاشیه می‌گوید که مناسب

هست اینجا به تناسب جریان برائت در شبهه موضوعیه بحث می‌گوید شک قدرت بر امتثال و لو شبهه، شبهه موضوعیه است در اینجا برائت جاری نمی‌شود احتیاط جاری می‌شود وجهش چی هست آن بحثهایی آنجا کرده آن را ملاحظه بفرمایید واقعش این است که وجداناً اینها کاشف از اینکه یک جای بیانات این گیر هست. خب حالا بحث بعدی ما این هست که حالا اصل عملی اینجا چی اقتضاء می‌کند اگر شک کردیم که قدرت شرعیه است یا قدرت عقلیه است از جهت اصل لفظی هم چیزی حساب نشد اصل عملی چی اقتضاء می‌کند که شهید صدر این را عرض کردم مقدم بر بحث قبلی قرار داده بود که ما مؤخرش کردیم این را هم ملاحظه بفرمایید انشاء الله فردا صحبت می‌کنیم می‌رویم در مرجح بعدی که ترجیح ما لیس له البدل علی ما له البدل هست.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»